

شماره ۸ - شهریور و مهرماه ۱۳۹۲
www.masterelia.org

نشریه الکترونیک
سایت معرفی

استاد ایلیا «میم»



کلام آفریننده و کیمیاگران باطنی

* روش خداوند: نرمی، تدبیر، قدرت

* چرا می گوئید، آنچه را که عمل نمی کنید؟

* گره باز نشدنی دو سرنوشت

* سلاح ها و ابرسلاح ها

فهرست مطالب:

- ۳.....کلام آفریننده و کیمیاگران باطنی
- ۴.....روش خداوند: نرمی، تدبیر، قدرت
- ۶.....چرا می گوئید، آنچه را که عمل نمی کنید؟
- ۱۰.....ریشه های روانی و پیام های نهفته در بیماری ها
- ۱۲.....هشدار جهانی
- ۱۴.....یک فروار اطلاعات، یک فردل آگاهی
- ۱۸.....گره بازنشدن دو سرنوشت
- ۲۰.....رهبران بزرگ
- ۲۳.....سلاح ها و ابرسلاح ها

کلام آفریننده و کیمیاگران باطنی

همان طور که طبیعت خود را در چهار فصل نشان می‌دهد آشکاری ماهیت و قدرت کلام در چهار مرحله واقع می‌شود. کلام خاموش و صدای بی‌صدا که در آن، کلمه در خواب عمیق است و در ناآشکاری کامل قرار دارد و دوم اندیشه آغازین و آغاز اندیشه‌هاست. در اینجا هم کلام خوابیده اما خاموش نیست بلکه به واسطه رؤیایی که در خواب می‌بیند گویاست. و سوم کلامیست در آستانه، که مابین این و آن قرار گرفته و بعد، کلام ظهور یافته و به آشکاری رسیده است. کلام اول در مرکز ستون فقرات نهفته است و صدای دوم از قلب صادر می‌شود و سومین از گلو و چهارمین از دهان می‌آید...

توان خلاقه کلام در حوزه اولین، در ناآشکاری، مخفی باقی می‌ماند و سپس در سه حوزه آشکار شدن است و آن کلام آفریننده، کلام تبدیل‌کننده و کلام تقویت‌کننده است. کلام آفریننده، کلام مادر است و برخوردار از توانایی مطلق. قادر است هیچ را به چیز تبدیل و چیز را از هیچ حاصل کند. این کلام از کلمت الله است و اختصاص به خداوند و تسلیم‌شدگان محض دارد. برخوردار از گمنام و انگشت‌شمار را، تاریخ در یاد خود دارد. این کلام چگونگی ندارد زیرا به حوزه تجربه محض و روح مجرد مربوط می‌شود. او فرمان می‌دهد و فرمانش فی الحال واقع می‌گردد. بالاترین قدرت عالم در این نوع صوت جریان دارد حتی همه قدرت‌های عالم در برابر آن ناچیز است زیرا همه آن قدرت‌ها خود از کلمت الله و روح خلاقه خداوند نشأت گرفته‌اند. این افراد با قلب روح خلاقه و از ناحیه قلب آن می‌گویند.

و دیگر، کلام تبدیل‌کننده است. به کاربران این کلام، کیمیاگران باطنی اند کسانی که می‌توانند چیزها را به چیزهای دیگری تبدیل کنند. و چیزهای به ظاهر کم‌ارزش را به چیزهای پرارزش. آنها قادر به ایجاد کردن یا محو کردن نیستند اما می‌توانند از آنچه هست چیز دیگری به دست آورند. کیمیاگران واقعی باطنی از ناحیه گلو روح خلاقه می‌گویند. و سومین، کلام تقویت شده است. نه به وجود می‌آورد و نه تبدیل می‌کند. دارندگان آن می‌توانند کیفیت و شدت و اثرات چیزها را تغییر دهند اما نه می‌توانند چیزی را ایجاد کنند و نه در تبدیل جنسی به جنس دیگر توانی دارند. کلام این افراد از دهان روح خلاقه بیرون می‌آید...

استخراج از دنباله کتاب جریان هدایت الهی - اثر ایلیا میم

روش خداوند: نرمی، تدبیر، قدرت

دست بردارد. آگاه از اینکه باید قانون خدا را نگاه دارد و کلام خدا را پایمال نسازد. اساس برخورد با دشمن اینست که او را به نحوه عادلانه ای از دشمنی بازداري، نظرات و تهدیدات اش را خنثی کنی و نگذاری تو را آزار دهد. حال برای این آگاه سازی، مطابق روش خداوند، ابتدا با محبت و نرمی باید او را آگاه ساخت. اگر این موثر بود که دشمنی خاتمه می یابد اگر نبود او را سیاست کن. در برابرش تاکتیک ها، تله ها، و بازیها را بکار گیر. اگر صراحت و نرمی و محبت کارساز نبود از روش های غیرمستقیم وادارش کن به آنچه لازم است، عمل کند. در این مرحله، هشدارها هم موثرند اما نقشه ها و تدابیر محور اصلی محسوب می شوند. اگر این روش هم کار را تمام نکرد، که بعید است، پس آخرین روش قدرت و خشونت است. اگر نرمی و محبت را متوجه نشد، که بعید است نشود، اگر زبان تدبیر و سیاست را نفهمید

بهترین شیوه برخورد با دشمن روش خداوند است. خداوند متعال در برخورد با دشمنان خود چگونه عمل کرده است و چگونه تعلیم داده است. این همان الگوی مطلوب برخورد با دشمن است. و این همان روشی است که انبیاء و اولیاء خدا، به تناسب شرایط، در برابر دشمنان خدا بکار برده اند. برگزیدگان خداوند بعد از اتمام حجت به دشمنان، بعد از اینکه مطمئن شدند ایشان در دشمنی خود عمد و دانستگی دارند و آگاهانه بر موضع کفرآمیز و شرک آمیز خود اصرار دارند، وقتی مطمئن شدند که نه محبت مستقیم کارساز است نه نرمی و نه تدابیر و تاکتیکها، در این هنگام آن بزرگان با قدرت و شدت عمل کردند. اَشِدَّاءَ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءَ بَیْنَهُمْ. دشمنان خدا را نابود کردند و گاهی حتی نسل آنها را هم از میان برداشتند. خداوند متعال به موسی(ع) فرمود که انکار کنندگان خدا را، توهین کنندگان به خدا و تحقیر کنندگان نام خدا را از بین ببرد و موسی همان کرد



که احتمال این هم ضعیف است آنگاه با زور و فشار و شدت با او برخورد کن. این، تقلیدی از شیوه خداوند است. ذوالفقار علی، آن شمشیر مقدس دو سر، نماد گویایی برای برخورد با منافقان است. ترحم کردن بر جنایتکاران و ظالمان، بی رحمی با مردم و ضدیت با خداست. اگر کسی به گرگ هار رحم کند نه تنها به همه گوسفندان خیانت کرده است بلکه به چوپان و سگهای گله و حتی به همه گرگ ها و دیگر حیوانات هم خیانت کرده است... همانطور که میکربها را باید از بین برد، به همان سان دشمنان اصلاح ناپذیر خدا را نیز باید از میان برداشت. اینها مانند بیماران واگیردارند و اندیشه هایشان بیماری هاست. مسموم اند و مسموم می کنند. مسمومیت آنها مرگبار است و چاره ای جز از کار انداختن ایشان نیست. میکربها را گاهی با آب می توان از بین برد اما می توان از اسپردها و آتش ها و مانند آنها بهره گرفت.

که خدا گفت. یوشع، جانشین موسی، هم همین کار را کرد. ایلیای نبی بیش از چهارصد منافق را که کلام خدا را تحریف می کردند، گردن زد و وقتی نوبت به پیامبر اسلام (ص) رسید، او روش های مبارزه و راههای برخورد با دشمن را تکامل بخشید و شاهکارهایی بی سابقه را بوجود آورد.

روش های مبارزه رسول خدا (ص) عمدتاً متناسب با کافران و سپس مشرکان جاهل بود اما روش های علی(ع) در مبارزه، غالباً با منافقین و تحریف کنندگان بدعت گذار تناسب داشت. علی(ع) در یک شب صدها نفر از منافقان و خارج شدگان از آیین پیامبر را گردن زد. در میدان جنگ به یکی از یاران خود فرمود هر بار که من گفتم الله اکبر، بدان که یکی از منافقان را گردن زده ام. و او گفت تا صبح بیش از چهارصد مرتبه صدای الله اکبر را از امیرالمومنین شنیدم...

مهمترین وظیفه ای که تو در قبال دشمن ات داری، اینست که او را آگاه کنی. آگاه به اینکه در اشتباه است و دشمنی با تو نیز اشتباه است. آگاه به اینکه او باید عدالت و راستی را بپذیرد و از ظلم و تجاوز

A pair of vintage-style glasses with round lenses and a wooden handle rests on a dark, heavily textured surface, possibly a metal door or a piece of old wood. To the right of the glasses is a keyhole-shaped cutout in the surface. Through this cutout, a bright, clear landscape is visible, featuring a green field, a white building, and a blue sky with light clouds. The overall scene is lit from the left, creating strong highlights and deep shadows.

برای تغییر اوضاع و ایجاد شرایط جدید،
عملاً راهی به جز تغییر شناخت و نتیجتاً تغییر شعور وجود ندارد
و هیچ تغییر واقعی بدون تغییر آگاهی امکان پذیر نیست.

استاد ایلیا «مهم»

چرا می‌گویید، آنچه را که عمل نمی‌کنید؟^(۱)

تألیف: امیر رضا الماسیان



که آگاهانه نبوده و معلوم نیست که الزاماً سمت و سوی مثبت داشته باشد. پیروان چنین مکاتبی سعی میکنند با دستکاری آگاهانه این نیرو آن را در مسیر نیل به معرفت و دانش باطنی بکار برند. آنان عقیده دارند که یکی از موثرترین عواملی که میتواند انسان را با آن نیرو در ارتباط آگاهانه قرار دهد کلام و سخن وی است. "طنین و مفهوم کلمات برای آنان بسیار مهم است. کلماتی که آنان به کار میبرند همچون کلیدهایی هستند که میتوان تمام درها را گشود." یکی از عرصههایی که انسان نیروی کلام خود را دانسته یا نادانسته بکار میگیرد، عرصه عهد و پیمان و قول است. انسان در طول زندگی خود قولهای متعددی را دانسته یا نادانسته متقبل میشود و عبارتی عهدهایی مینماید. این قولها را میتوان به سه دسته اصلی تقسیم کرد.

۱. قولهایی که به دیگران میدهیم.
۲. قولهایی که به خودمان میدهیم.
۳. و عهدهایی که با منشا هستی و شعور برتر؛ یعنی خداوند؛ میندیم. دسته اول، یا قول به دیگران، ملموسترین قولهاست. معمولاً چون عمده توجه انسان به جهان بیرون و افراد پیرامونی است، بیشتر متوجه این نوع از قولها و قرارهاست. هر چند که به اهمیت همین قولها هم واقف نیست. به طور معمول به دو دلیل این قولها میتوانند عملی نشوند: الف) بیان قولی که خودمان جنبه تعهدی گفته خود

انسان در ذهن خود بدیهیاتی دارد که طبق عادت، آنها را هرگز مورد توجه و بازبینی قرار نمیدهد. این بدیهیات بیشتر از طریق اطرافیان به ذهن القا شده اند. حتی اگر یکی از این القائات غلط باشد، در کلیت حرکت و زندگی شخص تاثیر به سزایی خواهد گذاشت، زیرا عقاید و تفکرات پایه، سرمنشا صدها عمل، موضع گیری و قضاوت در زندگی ما میباشد و هر اشتباهی در این حوزه میتواند به قیمت هزاران اشتباه دیگر تمام شود و این بهای سنگینی است که انسان برای عدم تأمل کافی در شالودههای ذهنی خود خواهد پرداخت. به نظر میرسد که انسان امروز در بسیاری از ابعاد زندگی خود دچار این واژگونی ارزشها شده و تحت تاثیر آن بسیاری از چیزهای پراهمیت و کم اهمیت جایگاه خود را در زندگی وی عوض کرده اند. این متن سعی کرده که به بیان یکی از ارزشهای فراموش شده انسان بپردازد. یکی از ابزارهای بسیار کارآمدی که در اختیار انسان قرار دارد، قول و سخن اوست. این ابزار دارای قدرت و کاربرد وسیعی است.

حوزه سخن و گفتار به زبان و ارتباطات بیرونی محدود نبوده و میتوان حوزه تاثیر آن را تا اندیشه انسان نیز دنبال کرد. از یک دیدگاه، اندیشه، همان کلام و واژههاست که در ذهن جاری است. از این دیدگاه انسان نه فقط از طریق کلمات با دیگران ارتباط برقرار میکند، بلکه از این طریق با خود نیز ارتباط میگیرد، پدیده ای که میتوان آن را گفتگوی درونی نامید.^(۲) در واقع اگر چه انسان طرق دیگری برای ارتباط با خویش در دسترس دارد، اما روشی که به آن تکیه کرده و عادت نموده همین روش گفتگوی درونی است.

از طرفی، کلام علاوه بر اینکه عامل ارتباط انسان با انسانهای دیگر و با خویشتن است، عامل ارتباط با نیروهای جهان هستی نیز هست. به عنوان یک مثال ملموس میتوان به دعا و نیایش، کلامیکه بستری برای ارتباط با خداوند است اشاره کرد.

همچنین کلام به عنوان یک شیوه ارتباط متافیزیکی در نزد برخی دیدگاههای باطنی با رویکردی بسیار عملگرایانه مورد تاکید قرار گرفته است. بطور مثال از نظر برخی مکاتب، «کلام» یکی از عوامل ارتباط با نیروی اسرارآمیزی است که در جهان وجود دارد و «قصد» خواننده میشود و چنان پیوندی با انسان دارد که گاه نادانسته و بطور طبیعی در برخی جنبههای زندگی به کار گرفته میشود. استفاده ای

را متوجه نشده ایم. که بطور عمدۀ ناشی از اهمیت کمی که ما برای گفتار خود قائلیم و دقت اندکی که در انتخاب آنچه به زبان میاوریم، است. - ب) فراموشی قولهایی که داده ایم. که معمولترین دلایل آن، کم رنگ بودن اهمیت تعهدمان (در ذهن خودمان) و یا ضعف حافظه باشد.

باید در نظر داشت که آنچه توسط ما به بیان میاید دارای اثراتی درونی بر ماست حال چه بر آن آگاه باشیم و چه نباشیم. در این باره در انجیل از قول حضرت مسیح (ع) بیانی به این مضمون آمده که انسان را آنچه به دهان میبرد ناپاک نمی کند بلکه آنچه از دهان وی بیرون میاید منجر به آلودگی وی میشود.

از نخستین نتایج منفی ای که میتواند در بعد اجتماعی از این نوع بدقولیها ناشی شود بی اعتباری نزد دوستان است. در بعد درونی، همین بی اعتباری در درون خودمان متجلی میشود و بعبارتی اعتبارمان نزد شعور درونی مان پائین میاید. انسان همانطور که دارای آگاهی و شعور معمولی است که در زندگی روزمره به کار می گیرد، دارای شعور برتری است که به روح وی مربوط است. این آگاهی را اصطلاحاً شعور باطنی و یا شعور روحی می نامند که در بسیاری از جنبه های زندگی ما میتواند موثر واقع شود بدون آنکه ما از اثرات آن به قدر کافی آگاه باشیم.

بنابراین در هر بار بدقولی بهره مان از حمایت طبیعی درونی خود کاهش میابد. به تدریج ممکن است شخص در ملک وجود خود اعتبارش را به کل از دست بدهد مانند پادشاهی که در کشورش اعتباری ندارد هر چند که عنوان پادشاه را به یدک می کشد.

دسته دیگر قولهای ماست به خودمان. بخشی از این قولها، تصمیماتی است که عزم انجام آنها را در نزد خود داریم. اگر چه ممکن است تصمیمات خود را به عنوان قول به خود، به حساب نیاوریم، اما در حقیقت میثاقی با شعور درونی خود بسته ایم. هنگامی که ما با خودمان خلوت کرده و در مورد انجام یا عدم انجام کاری به توافق میرسیم، همین تصمیم نوعی میثاق درونی با خویشتن است.

گاهی شرایطی مانند هیجان یا اضطراب یا بی حوصلگی یا... زمینه عدم تعهد ما به این میثاق درونی را فراهم میکند. در این حالت لازم است با آگاهی از اهمیت تصمیم خود و خطر بی اعتبار کردن خود در

نزد شعور درونی مان، به دام نقض عهد خود نیفتیم. اکثر افراد تصور میکنند تنها تصمیمات برجستهی زندگیشان، تصمیم اند. تصمیماتی مربوط به ازدواج، کار، سلامتی، فرزندان و... در صورتی که بسیاری از تصمیمهایی که هر کس در خلوت خود میگیرد از دیدگاه شعور باطنی او معتبر است و تصمیمی جدی تلقی میشود. از این دیدگاه چه بسا ما نسبت به این که کدام تصمیممان تصمیم واقعی و عهدی درونی بوده یا نبوده، آگاهی کافی نداشته و در این صورت نادانسته یا دانسته آنها را نقض کنیم و متوجه انکار قول خود نشویم. به طور مثال ما نزد خود تصمیم میگیریم که لطفی را در حق دوستان انجام دهیم و در اثر مشغله انجام آن را فراموش میکنیم. اما این تصمیم در شعور درونی انسان فراموش نمیشود و تا زمانی که اجرا نشود به عنوان یک تصمیم انجام نشده به قوت خود باقی میماند. بعبارتی ترجمه معنای چنین وضعیتی این است که ما شخصی هستیم که برای تصمیم و حرف خود ارزشی قائل نیستیم. اما آیا ممکن است انسان خود ارزش خود را در عمل نفی کند و همچنان وجودی ارزشمند باقی بماند؟

در واقع چنین گرایشی به تدریج شخص را به سمت عدم مسئولیت پذیری در باره تصمیمات خود و بی اعتباری درونی سوق میدهد و چه بسا به عوارض بیرونی و ملموسی مانند ضعفهای شخصیتی و عدم اعتماد به خویشتن و عزت نفس هم منجر شود.

مهمترین انواع قولهایی که هر کسی میتواند خود را به آن متعهد کند، قول به حوزه شعور و انرژی برتر یعنی خداوند متعال است.

بدترین و مهلکترین شکل نقض قول، شکستن قولهایی است که به خداوند میدهیم. قولها و عهدهایی که بین انسان و خداوند منعقد میشود انواع متعددی دارد. (۳) از جمله یکی از رایجترین شکلهای آن وضعیتی است که ما به نوعی با خداوند معامله کرده و بر سر این معامله عهدی را بر خود میپذیریم. به عبارتی ما چیزی را میخواهیم و حاضریم برای آن بهایی را پرداخت کنیم. (۴)

برای هر کسی پیش آمده که در شرایط سخت و مصیبت بار از خداوند کمک بخواهد و به اصطلاح با خداوند قراری بگذارد که اگر خواسته من محقق شود، من هم کاری را در راه خدا انجام میدهم. یک شکل از این قول و قرارها نذرهایی است که بیشتر انجام آنها

در هر بار بدقولی بهره مان از حمایت طبیعی درونی خود کاهش میابد. به تدریج ممکن است شخص در ملک وجود خود اعتبارش را به کل از دست بدهد مانند پادشاهی که در کشورش اعتباری ندارد هر چند که عنوان پادشاه را به یدک می کشد.

جنبه مادی و مقطعی دارد. دسته دیگر از این قول و قرارها نظیر این است که پیمان می بندیم از این به بعد کار نادرست یا عادت ناصحیحی را که داشته ایم انجام ندهیم. خطری که بطور معمول ممکن است اتفاق افتد این است که موضوع و مشکلی که داشته ایم حل میشود و ما هم آن را به اسباب و علل مادی نسبت داده و به تدریج قولی که به خداوند داده ایم را از یاد ببریم.

هنگامیکه بطور مثال ترک عملی نادرست را به خداوند متعهد میشویم، وارد حیطه خاصی میشویم که نقض آن، با انعکاسی بسیار سنگینتر از آنچه آن کار در حالت معمول داشته روبرویمان خواهد کرد. عبارتی تفاوت بین یک گناهکار معمول با چنین شخصی مانند تفاوت بین کسی است که اشتباه میکند و کسی که میداند اشتباه میکند و قول میدهد که آن را تکرار نکند و باز هم دچار آن خطا میشود.

آنچه که ممکن است ما را به این اشتباه بیندازد میتواند دلایل متفاوتی داشته باشد اما فهم قول و عهد و اهمیت آن خصوصا در ارتباط با حوزه بالای شعور میتواند آگاهی ای باشد که ما را از اشتباهاتی اینچنین مصون کند.

اگر به خداوند قولی دادیم، بایستی این آمادگی را داشته باشیم که در راه حفظ آن، تا پای جان بایستیم. زیرا فنا شدن در راه عهدی که با خداوند بسته شده، بهتر از زنده بودن و برانگیختن خشم خداست.

تألیف: امیر رضا الماسیان

پی نوشت:

۱- «لم تقولوا مالا تفعلون»

۲- گفتگوی مدام و لاینقطعی که هر کس با ذهن خویشتن دارد.


۳- دستهای دیگری از قولها وجود دارند مانند قولهایی که ما به واسطه دین یا فرهنگ خود ملزم به انجام آنها هستیم. بطور مثال اگر کسی به وحدانیت خداوند اقرار میکند لازم است که در تعارض با این وحدانیت عمل نکند و زندگی و عملش نشانگر این وحدت باشد.

۴- شاید در بدو امر استفاده از کلمه معامله متناسب به نظر نرسد، اما واقعیت این است که خداوند خود درباره برخی موارد اینچنین در قرآن با لفظ نزدیک به معامله از آن یاد کرده است. مانند آیه (ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة...) که چه بسا یکی از ابعاد آن ملموس بودن موضوع معامله و خرید و فروش باشد.

۵- «كبر مقتا عند الله ان تقولوا مالا تفعلون» / سوره صف آیه ۳

بدترین و مهلک ترین شکل نقض قول،

شکستن قولهایی است که به خداوند می دهیم.



بعضی از انسان‌ها قاتلان خدا هستند.
آن‌ها خدا را با شکستن عهد الهی، در خود می‌کشند.

استاد ایلپا «میم»

ریشه های روانی و پیام های نهفته در بیماری ها

(قسمت اول)

تهیه و تحقیق: پریا (شباب حسامی)

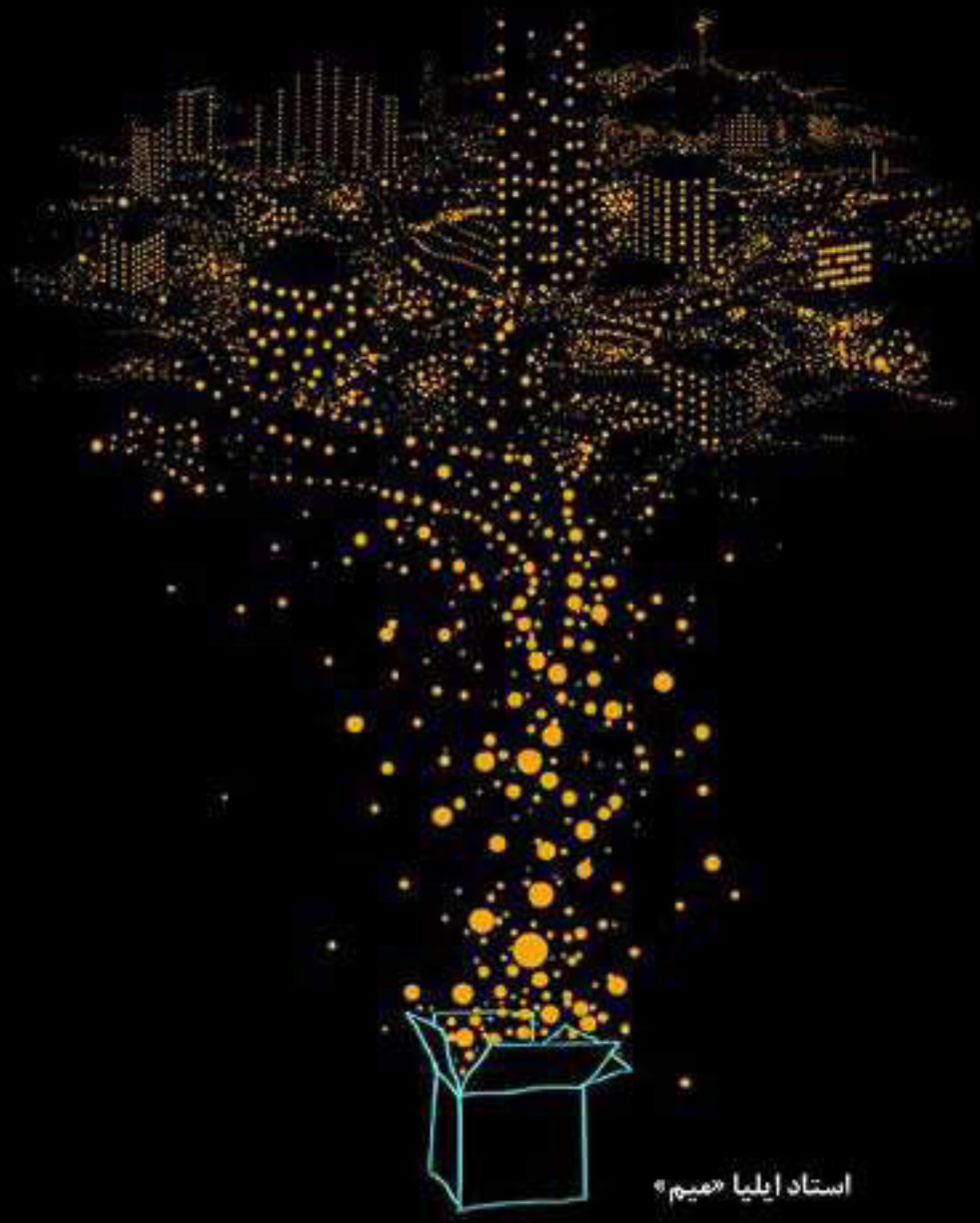


برخی از درمان‌گران معنی‌گرا معتقدند و در واقع مصرند که هر بیماری دارای معنای مشخصی است. از نظر این متخصصان بیماری انعکاسی است از بینش‌ها و روحیات منفی انسان. در این شیوه درمانی، با فهرستی از بیماری‌ها مواجه می‌شویم که هر کدام از آنها محصول اندیشه‌ها و اعتقادات مخرب انسان است. جالب اینکه، بسیاری از افراد، با عمل به این شیوه معنی‌گرایی در برخورد با بیماری‌های خود به نتایج درخشانی رسیده‌اند. هم اکنون بعضی از مراکز درمانی، در آمریکا و اروپا، براساس این روش، به درمان بیماری‌ها و ناراحتی‌های مراجعان خود می‌پردازند. از میان ده‌ها نوع بیماری مختلف، سعی کردم بعضی از شایع‌ترین‌ها و معمول‌ترین ناراحتی‌ها و نارسایی‌ها را انتخاب کنم و خلاصه‌ای از معانی نهفته در آنها را بیاورم.

پراشتهایی: نیاز به حمایت، داوری درباره عواطف
زخم در دهان: دشنام و کلام نکوهیده، سرزنش و ملامت
دیابت: هیچ چیز شیرینی به‌جا نمانده
زخم معده: چه چیز شما را می‌خورد
سفید شدن (زود هنگام) مو: فشار، اعتقاد به فشار
یبوست: در گذشته ماندن، گاه نشانه خست
گرسنگی مفرط: نفرت مفرط از خود، وحشت و درماندگی
گلودرد: کلام خصمانه را در حلق نگه داشتن
ناراحتی‌های قلب: مشکلات درازمدت هیجانی و عاطفی، عدم شادمانی
ناراحتی‌های غدد: عدم فعالیت ذهنی، خود را عقب نگه داشتن
عصبی بودن: ترس، تقلا، شتابزدگی، عدم اعتماد به فرایند زندگی
بیماری‌های مزمن: نپذیرفتن دگرگونی، ترس از آینده، احساس ناامنی

درد: نیاز به محبت، احساس گناه (و گناه همواره جویای مجازات است)
ناراحتی‌های پوستی: اضطراب، ناپاکی مدفون شده گذشته، احساس تهدید
لخته شدن خون: مسدود کردن جریان شادمانی
سرردها: خود را بی‌اعتبار پنداشتن، انتقاد از خود
خستگی (مفرط و مزمن): مقاومت، ملال، بی‌علاقگی نسبت به کاری که انجام می‌دهید.
فشار خون: مشکل عاطفی دراز مدتی که حل نشده
حافظه: ترس، فرار از زندگی، ناتوانی برای دفاع از حق خود
تهوع (عادت): ترس، نپذیرفتن اندیشه یا تجربه‌ای (خاص)
ناراحتی‌های تنفسی: ترس از فرو دادن کامل زندگی، برای خود حق زندگی قایل نشدن
بی‌خوابی: عدم اعتماد به فرایند زندگی
بی‌اشتهایی: نپذیرفتن خود، نفرت از خود، نفی زندگی خود
اعتیادها: هنگامی که ندانیم چگونه خود را دوست بداریم، فرار از خود

تهیه و تحقیق: پریا (شباب حسامی)



استاد ایلیا «میم»

اندیشه‌ها و حالات،

اوضاع و احوال بیرونی را می‌سازند.

هشدار جهانی

(به جای قسمت سوم نوح آموز)^۱

پریا (شباب حسامی)



من: رنگین کمان خود را در ابرها می‌گذارم و این نشان عهدی خواهد بود که با جهان بسته ام. وقتی ابرها را بالای زمین بگسترانم و رنگین کمان دیده شود، آنگاه قولی را که به شما و تمام جانداران داده ام به یاد خواهیم آورد و دیگر هرگز تمام موجودات زنده به وسیله طوفان هلاک نخواهند شد. آری رنگین کمان نشانه عهد من است با تمام موجودات زنده زمین».

البته باید توجه داشته باشیم که عهد خداوند مشروط است به شرایط انسان. یعنی اگر انسان شرایط را رعایت نکند خداوند هم مجبور نیست که به وعده‌ای که مشروط به آن شرایط است عمل کند. اگر خداوند فرمود ایمان داشته باشید تا نجات یابید، نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که با وجود بی‌ایمانی باز هم خداوند ما را نجات دهد. از طرفی خداوند می‌فرماید دیگر هرگز تمام موجودات زنده را بوسیله طوفان هلاک نمی‌کنم. همه موجودات زنده با تعدادی از انسان‌ها فرق دارند. این دو مساوی هم نیستند. بیشتر داخل این ابهام نشویم و برگردیم به تصویر معکوس رنگین کمان.

تصویر رنگین کمانی که دیدم در آمریکا ضبط شده بود. بلافاصله یاد طوفان‌های شدیدی افتادم که طی ماه‌های اخیر در آمریکا اتفاق افتاده است. طوفان‌هایی که کشته‌ها و زخمی‌های بسیاری داشته است. مهم‌ترین آن طوفان کاترینا بود که تقریباً شهر نیواورلئان را مدت‌ها زیر آب فرو برد. اکنون که مدت کوتاهی از طوفان ویرانگر کاترینا گذشته، طوفان قدرتمند ویلما از راه رسیده است. طوفانی که پس از در نوردیدن مکزیک و کوبا (که در قاره آمریکا هستند!) فلوریدا و کالیفرنیا را در خود گرفت و میلیارد‌ها دلار خسارت آفرید. هر دو طوفان در مجموع، کشته‌ها و زخمی‌های بسیاری به‌جا گذاشتند و

سال گذشته^۲ بنا به توصیه ایلینا «میم» تصمیم گرفتیم زندگی نوح را که گزارش بسیار مختصری درباره آن موجود است تجزیه و تحلیل کنیم و اصول و روش‌های نوح و پدران او را درباره سلامتی، سالم زیستن و طول عمر بازاریابی و استخراج کنیم. راستش اطلاعات اولیه مربوط به این کار خیلی محدود است. کل آن در حد یک صفحه است و قسمت مفید آن که با کار مورد نظر تناسبی داشته باشد، دو سه پاراگراف بیشتر نیست. وقتی توانستم موضوع آنتی‌اکسیدان‌ها (عناصر ضد پیری و سالم‌ساز) را در آن دو سه پاراگراف ردیابی کنم خوشحال شدم و شروع کردم به تجزیه و تحلیل آن. اما برای ادامه کار چیز زیادی موجود نبود. ردها و نشانه‌ها خیلی کم است و چیزی هم که هست همه‌اش در ارتباط با تغذیه و سلامتی نیست. دیشب دوباره یادم آمد که مطابق آن توصیه، من باید در این باره بنویسم حتی اگر نتوانم. این یادآوری با دیدن تلویزیون اتفاق افتاد.

دیشب که داشتم غذا می‌خوردم، تلویزیون هم روشن بود و خبر به‌ظاهر جالب، اما کم‌اهمیتی را پخش می‌کرد. بیشتر خبر، تصویر بود. تصویر یک رنگین کمان که حالت معکوس داشت. این تصویر همان نشانه‌ای بود که چندین بار دیگر هم درباره آن شنیده بودم. طی سال‌های گذشته از بعضی افراد می‌شنیدم که یا خودشان رنگین کمان معکوس دیده‌اند یا شنیده‌اند که دیگران شاهد چنین چیزی بوده‌اند. اما این اولین باری بود که خودم شاهد چنین خبری، آن هم از تلویزیون بودم.

وقتی این خبر را در تلویزیون دیدم انگار روزنه جدیدی برای نوشتن ادامه مطلب نوح آموز ظاهر شد. یاد مطلبی افتادم که خداوند به حضرت نوح فرموده بود. بعد از اینکه خداوند به وسیله طوفان همه مردم زمین را هلاک کرد و فقط نوح و عده‌ای از افراد خانواده و یارانش زنده ماندند، خداوند خطاب به نوح این‌طور فرمود:

«من با شما و با نسل‌های آینده شما و حتی با تمام حیوانات، پرندگان و خزندگان عهد می‌بندم که بعد از این هرگز موجودات زنده را به وسیله طوفان هلاک نکنم و زمین را نیز دیگر بر اثر طوفان خراب ننمایم. این است نشانه عهد جاودانی

خرابی های گسترده ای را باعث شدند.

به نظر من، سیل ها و طوفان های بسیار شدیدی در زمین اتفاق خواهد افتاد و یکی از نقاطی که می تواند شاهد اوج این وقایع باشد، آمریکاست.

حالا این موضوع را در کنار رنگین کمان معکوس قرار دهید و کل گذاره را تفسیر کنید. در آن آیه خداوند فرمود که: «هر گاه رنگین کمان دیده شود من عهد خود را به یاد خواهم آورد.» (عهد مربوط به طوفان و هلاک)

اما حالا رنگین کمان معکوس شده. یعنی آیا ممکن است به آن معنا باشد که آن پیام و عهد هم معکوس شده یعنی رنگی کمان معکوس این پیام را برساند و این طور در یاد خدا زنده کند که خداوند می خواهد با طوفان عده ای از مردم را هلاک کند. مطابق دانش نشانه شناسی و بعضی از اصول رویا بینی یک نشانه معکوس وقتی که در شرایط معینی (این شرایط معین، تعریف شده است) ظاهر شود، حامل پیامی معکوس است و من فکر می کنم که طوفان هایی شدید و بلکه بسیار شدیدتر از گذشته در راه است و این طوفان ها بسیاری از مردم را هلاک خواهد کرد. البته اگر زمین لرزه را هم یک طوفان زیر زمینی به حساب بیاوریم، طیف کشتار و ویرانی طوفان ها، بسیار وسیع تر خواهد شد.

در این جا زحمت پاسخ گویی به یک سؤال با شماست. چه ارتباطی بین این موضوع با اصول سلامتی و سالم زیستن وجود دارد؟ ارتباط بین رنگین کمان و موضوع رنگین کمان معکوس را با زندگی و سلامتی انسان نشان خواهیم داد اما فعلا بگذارید معنای رنگین کمان را از دیگر فرهنگ ها جويا شویم. از دیدگاه فرهنگ های دیگر، وقتی رنگین کمان در شرایط معینی رؤیت شود می تواند معانی هشدار دهنده ای داشته باشد. یکی از معانی رنگین کمان برای پیگمه های آفریقا، این است که خدای آسمان به وسیله رنگین کمان با انسان ها ارتباط برقرار می کند و نظر خود را از طریق آن نشان می دهد. شمن های بوریات گاهی آن را معادل عروج انسان به سوی آسمان دانسته اند و در یونان قدیم گفته می شد که رنگین کمان نماد رابطه آسمان و زمین و نماد رابطه انسان با خدا است. آنها می گفتند رنگین کمان زبان خداوند است و ایریس که همان رنگین کمان بود پیک بادپای خدایان محسوب می شود.

چینی های باستان با آنکه کلاً رنگین کمان را به عنوان علامتی خوب تفسیر می کردند اما آن را در شکلی خاص به معنی پیش درآمد هرج و مرج در هماهنگی کیهانی می دانستند و در این حالت، مفهومی دهشتناک را به آن نسبت

می دادند. در چنین وضعیتی یا کوتهای می گویند که رنگین کمان می تواند آدمیان روی زمین را بالا ببرد و به سوی آسمان بکشد و قفقازی ها به کودکان خود هشدار می دهند تا مراقب باشند که رنگین کمان، آنها را به آسمان و به درون ابرها نبرد. اگر رنگین کمان، نمادی از رابطه انسان با خدا و نماد ارتباط آسمان با زمین است، آیا رنگین کمان وارونه به معنای وارونگی رابطه آسمان و زمین نیست؟ بنابراین آیا ممکن است آسمان بر ضد زمین وارد عمل شود...

خیلی وقت پیش جمله ای از معلم بزرگ ایلیا « میم » خواندم و هنوز آن را به خاطر دارم شاید آن جمله در این باره گویا ترین باشد:

«متفکران این دنیا کار را بر اساس شرایط موجود و آنچه گمان می کنند موجود خواهد بود، پیش بینی کرده اند. لکن این شرایط و مبنای آن گمان، دگرگون خواهد شد... زمین مانند گذشته نمی چرخد، خورشید مثل قرن های پیش بر زمین نمی تابد، آب ها به رفتار جدید عادت خواهند کرد و ابرها و بادهای و تابش های سماوی. آب و هوای زمین مثل دیوانگان عمل می کند؛ او به واقع مثل آدم های انقلابی رفتار می کند. انقلابی بر علیه بشر؛ برای بشریت و برای انسان کامل.»

- ۱- مجموعه مقالات «نوح آموز» (شامل ۱۵ مقاله که قسمتهایی از آن در نشریات مختلف و در کتاب نوح آموز به چاپ رسید) تفسیری از نظریه استاد ایلیا میم درباره تجدید حیات، طول عمر و مقابله با فرسایش جسمانی و پیری است.
- ۲- این مقاله بیانی است از دیدگاه استاد ایلیا «میم» درباره بحران قریب الوقوع جهانی که ۵ سال پیش در نشریه حرکت دهندگان منتشر شده است.

اگر رنگین کمان، نمادی از رابطه انسان با خدا و نماد ارتباط آسمان با زمین است، آیا رنگین کمان وارونه به معنای وارونگی رابطه آسمان و زمین نیست؟ بنابراین آیا ممکن است آسمان بر ضد زمین وارد عمل شود...

یک خروار اطلاعات، یک خردل آگاهی



در دنیای ما اطلاعات به طرز شگفت‌آوری زیاد هستند. ما انبوهی از نظریات گوناگون و اطلاعات بی‌شمار در مورد زندگی و زندگی کردن در مغز خود گنجانده‌ایم که مقدارش از آنچه واقعاً درک کرده، فهمیده و بر اساس آن عمل می‌کنیم بسیار بیشتر است. یعنی مغز ما نقش یک انبار را برای محفوظات و اطلاعات بیشمار ایفا می‌کند، در حالی که روند درک، فهم و آموختن واقعی آنها توسط خودمان ممکن است طی ده‌ها سال صورت بگیرد.

رمز واقعی آموزش و رشد تنها جمع‌آوری اطلاعات نیست و آموزش ذهنی یعنی آموختن از طریق سر تقریباً فایده‌ای معادل با صفر دارد. با آموزش از این طریق ممکن است در نحوه‌ی برخورد ما با مسائل به میزانی بسیار ناچیز تغییر ایجاد شود. دانسته‌ها زمانی به راستی آموخته می‌شوند و مؤثرند که ما از قبل برای پذیرش آنها آمادگی کافی را کسب کرده باشیم.

این مقاله به شرایط ایجاد آمادگی و چگونگی ایجاد آن می‌پردازد.

اهمیت آمادگی

همه دوست دارند که عقاید و نظرات خود را با دیگران در میان بگذارند، اما در بسیاری از مواقع بخشی از اطلاعات و داده‌هایی که در نظر عده‌ای بسیار ساده، قابل فهم، ملموس و آشکار است برای عده‌ای دیگر پیچیده و غیرقابل درک و فهم به نظر می‌رسد! و درست در همین جاست که اهمیت آمادگی برای پذیرش موضوعات در افراد متفاوت خود را آشکار می‌سازد. گویی افراد به شکل یکسان قادر به دیدن، درک و دریافت دانسته‌های خود نیستند و از سوی دیگر تمایل چندانی برای تغییر کردن ندارند. اغلب ما اهمیت آمادگی را زمانی به خوبی درمی‌یابیم که یکی از دوستانمان هیجان زده به نزد ما می‌آید و می‌گوید من بالاخره معنای آنچه را که تو چند ماه پیش به من گفתי دریافتم! و این یعنی سرانجام آن بخش از محفوظات ذهنی که تا آن زمان، تنها به صورت انباشته‌ای از اطلاعات بدون استفاده در ذهنمان جای گرفته بود ناگهان برایمان معنی‌دار می‌گردد و یا بهتر بگوییم قابل درک و پذیرش می‌شوند و ما فریاد برمی‌آوریم: آه فهمیدم!

اما به راستی چه اتفاقی افتاده است؟! موضوع این است که در اینگونه لحظات، تغییری در سطح آمادگی و به زبان دیگر آگاهی افراد صورت می‌پذیرد.

درک حقیقی یا فهم مطالب و موضوعات به چه معناست؟ وقتی به شکل ظاهری موضوعی را می‌پذیریم ولی به شکل عملی به آن نمی‌پردازیم، قادر به برخوردار شدن از هوشیاری نهفته در فهم آن موضوع نیستیم. فهم و درک حقیقی، بی‌شک تاثیرگذار و تغییر دهنده است. چنین دانشی قابل تطبیق و به کارگیری در شرایط گوناگون است.

درک افراد از موضوعات به وجود زمینه‌ی قبلی و نحوه‌ی مشاهده آن موضوعات توسط هر فرد بازمی‌گردد. درک افراد بنا به نوع نگاه آنها به موضوعات، متفاوت است. به بیان دیگر بینش ما به زندگی با جایگاهی که از نظر آگاهی بر آن ایستاده‌ایم و از آنجا به تماشا می‌پردازیم، ارتباطی عمیق دارد. از بالای پشت بام ما تنها مناطق اطراف و همسایگان خود را مشاهده می‌کنیم و با سوار شدن به یک بالن و پرواز در آسمان قادر به دیدن همه‌ی شهر هستیم. چشم‌ها همان چشم‌ها هستند اما مکان بلندتر و جایگاه بالاتر، امکان دیدن چیزهای بیشتری را به ما می‌بخشد و به همین دلیل است که می‌گویند «مشکلات هرگز از جایگاهی که در آن قرار دارند قابل حل شدن نیستند بلکه برای حل آنها باید از جایگاهی بالاتر اقدام کرد». سطح آگاهی ما درست همان مکانی است که ما بر فراز آن ایستاده‌ایم و از آنجا به موضوعات نگاه می‌کنیم. از اینروست که با تغییر سطح آگاهی و هوشیاری فردی، نه تنها مسائل متفاوت می‌گردند بلکه همه چیز، ظاهری تازه به خود می‌گیرد و تغییر می‌کند!

سطوح آگاهی

هر سطح از آگاهی، امکان فهم و درک مطالب را در

هر فردی با توجه به سطح آگاهی خود، قادر به پذیرش و فهم مسائل، در همان سطح است.

انرژی شکلی از نیرو است و نیرو می‌تواند برای مصارف گوناگونی مورد استفاده قرارگیرد. فکر کردن، احساس کردن، تغییر دیدگاه‌ها، سخن گفتن و... هر آنچه که انجام می‌دهیم انتقال دهنده‌ی میزانی از انرژی است و این انرژی توسط دیگران دریافت می‌شود.

اگر چه اغلب افراد متوجه ارتباط بین انرژی و درک و فهم نیستند اما حتی ندانسته ارتباط بین این دو را تصدیق می‌کنند. تحقیقات نشان داده است وقتی فردی حال مناسبی ندارد، ناراحت یا افسرده است و یا در وضعیت روحی مناسبی بسر نمی‌برد میزان درک و فهم او به طرز محسوسی تغییر می‌کند و پایین می‌آید.

موضوع مهم در رابطه با انتقال دانش، انتقال مجموعه‌ای از اطلاعات و داده‌ها به فرد مقابل نیست بلکه موضوع اصلی تغییر و ارتقا سطح آگاهی اوست و این کار نیز تنها با کمک تغییر در سطح انرژی ارتعاشی فرد امکان پذیر است. چنانچه ما در بالا بردن سطح انرژی

سطحی متناسب با خود برای ما فراهم می‌کند. به میزانی که آگاهی بالاتر می‌رود دریچه‌های جدید گشوده می‌شوند و زمانی می‌رسد که ما قادر به درک و فهم آن چیزهایی می‌گردیم که تا چندی پیش حتی تصور پذیرش و درک آنها برایمان ناممکن می‌نمود. چنین دریافت و فهمی ما را مشتاقانه بر آن می‌دارد تا در نحوه‌ی عملکردمان عمیق‌تر شده و تغییراتی را صورت دهیم. انسان‌ها در سطوح مختلف آگاهی واقع شده‌اند. سطوحی که ارتباطی تنگاتنگ با هم داشته و با در کنار هم قرار گرفتن آنها گستره‌ای باریک و طولانی شکل می‌گیرد که همچون نواری بهم پیوسته یک طیف را تشکیل می‌دهند. جایگاه هر یک از ما در طول این طیف موجب تعیین میزان درک و دیدگاهمان در مورد مسایل گوناگون می‌شود.

هر فردی با توجه به سطح آگاهی خود، قادر به پذیرش و فهم مسائل، در همان سطح است. هیچ کس قادر به آموزش دادن کامل موضوعی که در سطحی فراتر از سطح آگاهی فرد دیگری است، نمی‌باشد. این کار حتی با بکار بردن هزاران تمثیل نیز قابل انجام نیست، تنها کاری که می‌توانیم انجام دهیم تلاش برای ایجاد تغییر در سطح آگاهی و هوشیاری طرف مقابل است. اما آیا افزایش و ارتقا سطح آگاهی افراد کاری ممکن و عملی است؟

ارتباط بین انرژی ارتعاشی و درک و دریافت فردی



سطح آگاهی ما درست همان مکانی است که ما بر فراز آن ایستاده‌ایم و از آنجا به موضوعات نگاه می‌کنیم.

بدین ترتیب ممکن‌ترین و در دسترس‌ترین راه برای دستیابی به سطح آگاهی و هوشیاری بالاتر و فهم کامل مسایل و موضوعات عشق ورزیدن، احترام و عمل به اخلاقیات و ارتباط داشتن با افرادی است که هوشیارتر و آگاه‌تر هستند.

ارتعاشی فردی سهیم شویم افزایش سطح آگاهی، فهم حقیقی او از موضوعات و آموزش مواردی هستند که بصورت خود به خودی به وقوع می‌پیوندند. پس به یاد داشته باشیم که در آموزش افراد شاید انتقال یک سری داده‌ها، مثال زدن و بیان تکراری مطالب و حتی نصیحت کردن یا نشان دادن نتایج آزمایشگاهی بهترین روش نباشد. شرایط آگاهی هر فرد ارتباط مستقیمی با میزان انرژی حاصل از ارتعاشات آن شخص دارد. زندگی سرشار از تجربیاتی است که به صورتی شاخص و واضح این ارتباط را نشان می‌دهد. تغییرات بارزی که در افراد با عاشق شدن ایجاد می‌شوند، بیانگر همین ارتباط است. اینگونه رویدادها و شرایط به سرعت موجب تغییر ارتعاشات و سطح انرژی ارتعاشی افراد می‌گردند و در نتیجه تغییرات بارزی در نحوه رفتار، اعتقادات و دیدگاه‌های شخصی آنها رخ می‌دهد.

در اینجا دو مثال دیگر در رابطه با تغییر دیدگاه و درک افراد از موضوعات در ارتباط با تغییر سطح انرژی ارتعاشی آنها آمده است. ۱- وقتی افراد نوعی هیجان عظیم را تجربه می‌کنند که برای آنها خارق‌العاده و برتر است سطح انرژی شان بطور موقت از میزان معمول بالاتر می‌رود و روندی صعودی را طی می‌کند و این موضوع بر تمام نقطه نظرات و دیدگاه‌های آنها در زندگی تأثیر می‌گذارد. برای مثال فردی که برای اولین بار سقوط آزاد خود از آسمان را تجربه می‌کند ادعا می‌کند زندگی خیلی شگفت‌انگیز است و هیچ چیز جز عشق، شادی و لذت مهم نیست!

۲- بعد از ملاقات با فردی متعالی و دوست داشتنی با ارتعاشات بالاتر، مردم گستره دید و ظرفیتشان در برخورد با مسائل بالا می‌رود. تغییر دیدگاه‌های افراد در مواجهه با اینگونه اشخاص به میزان تبادل اطلاعات باز نمی‌گردد بلکه بحث تبادل انرژی است که چنین می‌تواند اثرگذار باشد.

**موضوع مهم در رابطه با انتقال دانش،
انتقال مجموعه‌ای از اطلاعات و داده‌ها به فرد مقابل
نیست بلکه موضوع اصلی تغییر و ارتقا سطح آگاهی اوست
و این کار نیز تنها با کمک تغییر در سطح انرژی ارتعاشی فرد امکان پذیر است.**

گره بازنشدنی دو سرنوشت

تألیف: رکسانا خوشابی



نشان می‌دهد، این که زن و شوهر در سرنوشت و تقدیر همدیگر هم شریک می‌شوند و راستش من فکر می‌کنم همین بخش است که انتخاب همسر را تبدیل به انتخاب سرنوشت می‌کند. ازدواج را تبدیل می‌کند به نقطه‌ی عطفی در زندگی. چون انسان علاوه بر آن که تحت تأثیر اعمال، رفتار، پندار، کلام و سایر مسایل خود است، وارد جاده‌ای می‌شود که در آن تحت نفوذ همه‌ی مسایل و نتایج زندگی شخص دیگری هم قرار می‌گیرد و سرنوشتش با او گره می‌خورد. حتماً می‌دانید سرنوشت به چه معناست؟ برای طرفداران جبر، سرنوشت تقدیری است که برایمان نوشته شده و از دیدگاه طرفداران اختیار، سرنوشت می‌تواند نتایج تصمیم‌ها و اختیارات خود ما باشد. اگر هردوی اینها را دو روی یک سکه در نظر بگیریم، می‌توان گفت در ازدواج، تقدیر و نتیجه‌ی تصمیمات دو نفر، به هر حال با هم گره می‌خورد. پس دقت کنیم و اگر مایل به شریک شدن در همه‌ی مسایل و نتایج یک نفر نیستیم، به نظرم اصلاً به سراغ ازدواج با او نرویم، چون انگار در بطن رابطه‌ی ازدواج، چیز اسرارآمیزی هست که ما به اندازه‌ی کافی آنرا نمی‌شناسیم شاید چیزی نظیر این که با چنین شراکتی در سرنوشت فردی دیگر، اثر و ردی بر روح باقی می‌ماند که روح همیشه آنرا با خود حمل می‌کند و بسته به این که آن فرد چه کسی است و سرنوشتش چه سرنوشتی است این اثر

زن و مرد جوانی وارد شهر کوچکی شدند. اهالی شهر، با تعجب بسیار زیاد دیدند که هر یک از آن دو سر ریسمانی را در دست دارد که به دور گردن دیگری بسته شده است! به همین دلیل اگر مثلاً زن حرکتی می‌کرد مرد به دنبال او کشیده می‌شد و اگر مرد کاری انجام می‌داد، زن هم خواهی نخواهی، در آن کار داخل می‌شد! مردم شهر که شگفت‌زده شده بودند آن دو را دنبال کردند ولی هرچقدر حرکات آنها را زیر نظر گرفتند متوجه نشدند ماجرا از چه قرار است. پس نزد حاکم شهر رفتند و موضوع را با او در میان گذاشتند. حاکم آنها را زیر نظر گرفت و دید که همه‌ی کارها را باهم انجام می‌دادند و اگر هم می‌خواستند کارهای متفاوتی انجام دهند کشش طناب‌ها بر گردن‌هایشان، به آنها یادآوری می‌کرد که حد و اندازه‌ی کارهای متفاوتی که می‌توانند انجام دهند چقدر است! اما چون او هم نفهمید حکمت کار زن و مرد چیست. سرانجام آن دو را نزد خود فراخواند و علت را جویا شد. وقتی زن و مرد، مسئله‌ای را که در شهر پیچیده بود، از زبان حاکم شنیدند، خندیدند و گفتند: مگر نمی‌دانید زن و شوهر در همه چیز باهم شریکند و سرنوشت آنها به هم گره خورده است؟ ما می‌دانیم هر کاری انجام دهیم بر دیگری اثر می‌گذارد و خواهی خواهی در نتایج تصمیم‌گیری‌ها و عاقبت زندگی همدیگر شریک می‌شویم، پس شریک‌یابی ایجاد کرده‌ایم که همیشه طرف مقابل بتواند ببیند همسرش او را در چه آینده و تقدیری داخل یا گرفتار می‌کند، و در واقع چه سرنوشتی را برایش رقم می‌زند!!!

این داستان که خالی از حقیقت هم نیست، مرا به یاد سخنی از حضرت امام صادق (ع) می‌اندازد که می‌فرمایند: زنی که به همسری خویش انتخاب می‌کند، مانند قلاده‌ای است که به اختیار بر گردن خود می‌افکند، با عقل و بصیرت نگاه کن که به چه چیزی گردن می‌نهد (۱). این که زن و شوهر در بسیاری چیزهای ظاهری باهم شریک می‌شوند بر کسی پوشیده نیست. چیزهایی مثل محل زندگی، امکانات مالی، تفریحات و معاشرت‌ها، مشکلات و بیماری‌ها و امثال این‌ها. اما حالا دری جدید باز شده که چشم‌انداز جدیدی را به ما

«ازدواج با یک نفر، ازدواج با سرنوشت او و شریک شدن در همه مسایل و نتایج اوست»

ایلیا «میم»

می‌توان مثبت باشد یا مانند اثر یک زخم بر بدن، به صورت منفی همیشه باقی بماند! البته چنین اثری از دید ادیان پنهان نمانده، در دین اسلام تأکید بسیار بزرگی شده که یک نمونه‌اش ذکر شد.

در دین زرتشت می‌بینیم که ازدواج را امری جاودان می‌دانند که زن و شوهر در آن عهد می‌کنند در هر کاری که انجام می‌دهند هم بهره باشند تا جایی که حتی این اعتقاد وجود دارد که اگر زن نتواند توبه کند شوهر می‌تواند به جای او این کار را انجام دهد. از طرف دیگر سخن حضرت مسیح(ع) را داریم که می‌فرماید: در آغاز خلقت، پروردگار مرد و زن را آفرید و دستور داد مرد از پدر و مادر خود جدا شود و برای همیشه با زن خود یکی شود. به طوری که آن دو نفر دیگر دو تن نبوده بلکه یک تن‌اند. به نظرم اشاره به یک «تن» شدن، نوعی یکی شدن را به همراه دارد و طبیعی است که یک نفر یک سرنوشت داشته باشد دقت کنیم که برخلاف تصور خیلی از ما، فضای ازدواج، فضای یگانگی است. یعنی اساس آن بر این استوار است که دوها را چنان در هم بیامیزد که یک بسازد. خودخواهی‌ها را بشکند و دو طرف را وادار کند که به جای فکر کردن به خیر و صلاح یک نفر، به دو نفر بیندیشند به همین دلیل، از همان ابتدا باید کسی را انتخاب کنیم که بخواهیم و بتوانیم در سرنوشت‌اش سهیم شویم، کسی که لااقل هدف و ایده‌آل‌اش مانند هدف و مقصد خود ما باشد و گرنه در کشاکش بین دو نفر که سر قلاده‌های یکدیگر را در دست دارند و هر یک می‌خواهد به مقصد خود برسد آنچه باقی می‌ماند چیزی نیست، جز خفه شدن!

متأسفانه بسیاری از ما وارد زندگی مشترک با کسی می‌شویم که سرنوشت و اعمال‌اش مطلوبمان نیست و در نتیجه آگاه یا ناآگاه وارد یکی از این حالت‌ها می‌شویم:

یا به بازی ادامه می‌دهیم، یعنی انرژی و توان خود را در راه تحمل حل مسایل، درگیری‌ها مشکلات و تخریب روح و روان و جسم خود به کار می‌گیریم و یک زخم بزرگ بر روح خود باقی می‌گذاریم. یا بازی را متوقف می‌کنیم که البته با تمام شدن ظاهری موضوع، جریان آن بر سرنوشت‌مان متوقف نمی‌شود و زخم‌های عمیق، ممکن است میکروب جذب کنند، دوباره خونریزی کنند یا... و به هر حال بهای

سنگین مداوای آنها را باید پردازیم. حالت سوم هم این است که ظاهراً در کنار هم می‌مانیم اما در باطن، از نظر روحی روانی و حتی جسمی خود را در بیرون ارضاء می‌کنیم. ظاهراً با هم هستیم اما باطناً هر کس جدا و به دنبال کار خود و برنامه‌های تکی خود است که این هم یعنی مدام دروغ گفتن به خود، به جامعه، به فرزندان، و مدام نقش بازی کردن و صرف انرژی برای دوگانه زندگی کردن! این وسط مشغولیت‌هایی هم که برای خود پیدا می‌کنیم، گاهی مثل یک تله‌ی بزرگتر عمل می‌کنند که نیرو و زمان ما و حتی طرف مقابلمان را می‌بلعند که البته در این حالت هم مسئول این هرز انرژی ما هستیم و بازتاب منفی آن به خود ما هم می‌رسد چرا که بخشی از سرنوشت او را نیز ما ساخته‌ایم.

با همه‌ی اینها، مهمترین نتیجه‌ای که می‌توانیم بگیریم، نوعی هشدار مؤثر در این زمینه است که با هر کسی، بدون شناخت و بررسی کافی تن به ازدواج (و البته به رابطه‌ی جنسی) ندهیم. حتماً بدانیم او مسافر چه راهی، به دنبال رسیدن به چه هدف و مقصدی است و احتمالاً چه سرنوشتی را دنبال خواهد کرد، اما چیز دیگری که در این سخن نظرمان را جلب می‌کند رازی است که در مفهوم ازدواج نهفته است! ازدواج واقعاً چه معنا و مفهومی دارد؟ چه می‌شود که بر قرار کردن نوعی رابطه با یک نفر دیگر، دهها پیوند نامرئی دیگر را هم با او برقرار می‌کند؟ چرا قدرت این رابطه تا این حد زیاد است که سرنوشت، نتایج و همه مسایل ما را تغییر می‌دهد؟ این قدرت از کجا نشأت می‌گیرد و معنای حقیقی آن چیست؟ (۲)

تألیف: رکسانا خوشابی

پی‌نوشت:

- ۱- اصول کافی، ج ۵ ص ۳۳۲، مجله البضاء ج ۳ ص ۱۶
- ۲- پاسخ به سؤالات و ادامه مباحث را می‌توانید، در کتاب (ازدواج، بله، نه) نوشته مؤلف، که به زودی چاپ خواهد شد، دنبال کنید.

در ازدواج، تقدیر و نتیجه تصمیمات دو نفر، به هر حال با هم گره می‌خورد.

رهبران بزرگ

گرد آوری و تالیف: ن، ع



عده ای تصور میکنند رهبری ناشی از مقام و منصب است. ولی این طور نیست. مقام و منصب قدرت رهبری ندارد بلکه رهبر، عامل ایجاد مقام و منصب است. اگر رهبر نفوذ و تأثیر لازم را نداشته باشد نمیتواند در کار ثمربخش باشد. در سازمانهای کسانی که در منصب رهبری قرار دارند از نفوذ و تأثیر چشمگیری برخوردار هستند. در ارتش، رهبران از درجه خود استفاده میکنند و اگر این کار مؤثر نباشد، افراد را به زندان می اندازند و در دنیای کسب و کار، ابزار رهبری، حقوق و درآمد است. اگر انسان نتواند در دیگران نفوذ کند، پیروی هم نخواهد داشت و اگر کسی پیرو نداشته باشد بیهوده ادعای رهبری کند.

یکی از کج فهمیهای رایج این است که رهبری و مدیریت را یکی می دانند اما اینطور نیست. تفاوت اصلی بین رهبری و مدیریت این است که رهبران با استفاده از نفوذ خویش دیگران را به پیروی وا میدارند، ولی کار اصلی مدیران حفظ سیستمها و فرآیندها است. مدیران توانایی حفظ سمت و سوی حرکت را دارند اما از تغییر دادن عاجزند. برای هدایت افراد به مسیرهای تازه، باید نفوذ داشته باشیم. کسی که ظاهراً نظرش با ارزش تر از نظر دیگران است، کسی که دیگران به سرعت با او و نظریاتش همراه می شوند و کسی که دیگران دنبال او هستند، رهبر آن جماعت است. وقتی انسان با دیگران به طور ثمر بخش ارتباط برقرار کند شناسایی به وجود می آید و این شناسایی به نوبه خود به نفوذ منجر می شود.

توانایی ارتباط از پایههای ضروری کارآمدی است. رهبر باید بتواند دیگران را از دانش میدانی خود بهره مند سازد و قادر باشد روح شور و شوق خود را به دیگران بدهد. اگر رهبر

سازمانهای بزرگ همواره موفقیت خود را مدیون کسانی هستند که آنها را رهبران سازمان مینامیم. این رهبران از خصوصیتی برخوردارند که بسیاری از مدیران هیچگاه از آنها برخوردار نبودهاند. از این رو میتوان آنها را فرامدیر نیز نامید. آنچه که این رهبران برتر را از سایر مدیران متمایز میسازد، بعضی خصوصیات انسانی و شخصیتی است که قدرت و ارادهای مضاعف به آنها میدهد و موفقیت آنها را بسیار وسیعتر از سایرین میسازد.

ویژگیهای رهبران در شخصیت آنها دیده میشود. چگونگی برخورد رهبران با رویدادها و پیشآمدهای زندگی، نشانه بارز شخصیت آنهاست. بحران لزوماً شخصیت انسان را نمیسازد، اما شکی نیست که آن را آشکار میکند. معنای حیات دنیوی بر خلاف آنچه به ما آموختهاند در رفاه و رونق و آسایش تن نیست. در پرورش جان است. رشد شخصیت در کانون رشد هر انسانی قرار دارد چه رهبر باشد و چه نباشد. از این رو محک واقعی یک رهبر نفوذ است. خلیپها معتقدند قدرت مایه و جوهر رهبری است زیرا دیدهاند که همه رهبران به طور طبیعی هم دانش دارند و هم هوش. اما این عقیده به خودی خود درست نیست. میتوان به دانشگاههای مهم رفت و صدها دانشمند و پژوهشگر و فیلسوف را دید که از نظر قدرت اندیشه همتا ندارند، اما از نظر توان رهبری بسیار ضعیف هستند. هوشیهر لزوماً معادل توان رهبری نیست. ولی همه رهبران جاذبه دارند. یک رهبر واقعی بیشتر سعی میکند که دیگران خودشان را باور کنند تا او را. به خاطر داشته باشید که آنچه به یک رهبر موجودیت میبخشد، پیروانش هستند، پس یکی دیگر از پایههای رهبری، علاوه بر پیشگامی، پیروی آگاهانه دیگران از رهنمودها و آرمانهای اوست.

تواند پیامی را به روشنی برساند و دیگران را برانگیزد که بر اساس آن عمل کنند بود و نبود پیامش یکسان است. به یاد داشته باشید که جان ماکسول میگوید: آموزشگران مطالب ساده را میگیرند و پیچیده میکنند، ارتباطگران مطالب پیچیده را میگیرند و ساده میکنند.

هیچکس به خاطر آنچه که میگیرد احترام نمییابد. عزت و احترام پاداش چیزهایی است که میدهد. هیچ چیز بیشتر از گذشت و بزرگواری یک رهبر، دیگران را تحت تأثیر قرار نمیدهد. رهبران کارآمد و مدارا یعنی همان کسانی که مردم به پیروی از آنها رغبت نشان میدهند، همه چیز را فقط برای خود نمیخواهند، بلکه گرد میآورند که به دیگران بدهند.

رهبری که با شور و شوق به میدان میآید، معمولاً با شور و شوق روبرو میشود. کارشناسان وقت فراوانی صرف میکنند تا راز کامیابی آدمهای موفق را دریابند آنان بیشتر به مدرکها، هوش، تحصیلات، و عوامل دیگر توجه میکنند. اما نقش شور و شوق و عشق از چیزهای دیگر بیشتر است.

مهمترین عنصر کامیابی، داشتن راه و رسم همدلی و همراهی با مردم است. مردم وقتی به دانایی شما اهمیت میدهند که بدانند به آنان اهمیت میدهید.

بنابراین توانایی کار کردن با مردم و برقراری ارتباط پایه و اساس رهبری موفق و مؤثر است و اگر کسی در برقراری ارتباط با مردم مهارت داشته باشد ممکن است رهبر خوبی نباشد، اما کسی نمیتواند رهبر خوبی باشد بی آنکه بتواند با مردم ارتباط برقرار کند.

همه رهبران متعهد هستند. مردم از رهبران نامتعهد پیروی نمیکنند. دنیا رهبری را به خود ندیده است که تعهد و احساس مسئولیت نداشته باشد. تعهد راستین الهام میبخشد و مردم را جذب میکند. تعهد نشانه اعتقاد است. مردم وقتی به رهبر اعتقاد پیدا میکنند که به آرمان خویش معتقد باشد، مردم اول خود رهبر را ارزیابی میکنند و بعد به حرفهای او گوش میدهند. پس علت پیروی دیگران از یک رهبر، کارهایی است که رهبر برای آنها انجام داده است؛ عظمت و ابهت رهبر فقط در قدرت او خلاصه نمیشود. بلکه بزرگی او ناشی از توانایی و ظرفیتش در توان افزایشی دیگران نیز هست. این نکته خیلی مهمی است که پیروان به خاطر خود رهبر از او پیروی میکنند نه به خاطر چیزی دیگر؛ ولی بیشتر رهبران هنوز به این مرحله نرسیدهاند. این یک رابطه دوطرفه است؛ رهبر به خاطر خود پیروان، رهبری آنها را بر عهده میگیرد و پیروان هم به خاطر خود رهبر از او پیروی میکنند. رهبر واقعی به مردم خدمت میکند و در راه خدمت به مردم هر بهایی را میپردازد. حقیقت این است که رهبران خوب قبل از اینکه به فکر خود باشند، به فکر دیگران هستند. اگر میخواهید در بالاترین سطح رهبری کنید بخواهید که در پایینترین سطح خدمت کنید. تنها یک رهبر تمام عیار میتواند طعم خشنودی جاودانه این سطح از رهبری را تجربه کند.

برای افزایش موفقیت در رهبری، یکی دیگر از رموزی که رهبران را به قلمهای بلند میرساند، به خاطر داشته باشید: برای ثمر بخش کردن رهبری، رهبر باید دیگر همکاران با نفوذ گروه را با خود از نردبان نفوذ بالا ببرد.

اگر رهبر شخصیتی نیرومند داشته باشد، افراد به او اعتماد میکنند و با تکیه بر توانایی او توانایی و استعداد خود را بروز میدهند؛ اعتماد با حرف حاصل نمیشود. اعتماد وقتی حاصل میشود که نتیجه لازم به دست آید، آن هم با شرافت و درستکاری، به طوری که بیانگر احترام به کسانی باشد که با آنها کار میکنیم.

رهبر واقعی محصور به اقتدار رسمی نیست و اقتدار واقعی او فراتر از حد اجرای صحیح رویهها و آموزشهای فنی است. رهبر واقعی آن است که دیگران با خوشرویی و خاطر جمعی از او پیروی کنند. و در نهایت، رهبر واقعی کسی است که تفاوت میان رئیس و رهبر را به خوبی میداند و آن را در عمل به اثبات میرساند.

- رئیس، کارکنان را وادار به کار میکند، رهبر آنها را راهنمایی میکند.
- رئیس، متکی به قدرت رسمی است، رهبر متکی به خیرخواهی است.

- رئیس، مروج ترس است، رهبر مشوق شور و دل بستگی به کار است.

- رئیس میگوید «من»، رهبر می گوید «ما».

- رئیس، عیب و ایراد را سرزنش میکند، رهبر آن را بر طرف میکند.

گرد آوری و تالیف : ن، ع



با فهم معنای چیزها

می‌توان از چیزها عبور کرد.

استاد ایلیا «میم»

سلاح‌ها و ابرسلاح‌ها

تالیف: پریا (شباب حسامی)

مقاله سلاح‌ها و ابرسلاح‌ها دارای دو قسمت است. در قسمت اول که مقدمه‌ایست برای قسمت دوم، روند پیدایش سلاح‌های مدرن و فوق‌مدرن مورد نظر قرار می‌گیرد و جریان رقابت تسلیحاتی جدید به صورت اشاره‌ای بازگو می‌شود. در قسمت دوم مقاله نسل سلاح‌های کهن... جدید که عموماً سلاح‌هایی باطنی و متکی به توانمندی‌های ذهنی و نامتعارف انسانی‌اند، مورد بررسی قرار می‌گیرد که در پایان به بحث ابرسلاح و فتح جهان ختم می‌شود. برای ارتباط با قسمت دوم، خواندن قسمت اول، اگر چه ممکن است غیرباطنی به نظر بیاید، لازم است. به نظرم همین بحث اول هم، هشدارهایی باطنی را در دل خود دارد.

«پریا»

نزدیک شدن به مرزهای او را نداشت. در واقع فاصله بین تصمیم آمریکا برای حمله تا اجرای حمله به عراق، فرصتی بود برای تحقیق و جاسوسی در این مورد که آیا عراق دارای توان نظامی بازدارنده است یا نه؟ بقیه حرف‌ها، اینکه می‌خواهیم مطمئن شویم که صدام پسر خوبی است یا بچه بدی است، فقط بهانه بود تا نتایج جاسوسی تکمیل شود.

در واقع بعد از انفجار اتمی ژاپن، رقابت تسلیحاتی ابتدا به صورت پنهانی و سپس آشکارا شروع شد و مهم‌ترین وجه این رقابت، به افزایش تعداد و قدرت تخریبی بمب‌ها و سلاح‌های هسته‌ای و به موازات آن گسترش سلاح‌های میکربی و بیولوژیکی بود. آمریکا و شوروی در خط مقدم این مسابقه مرگ قرار داشتند که به دنبال اولی بلوک غرب و در پی دومی، بلوک شرق حرکت می‌کرد. صهیونیست‌ها هم که از هر دو طرف می‌خوردند.

بمب‌های هیدروژنی. بمب‌های نوترونی. سلاح‌های نوترونی، بمب‌هایی که هر موجود زنده‌ای را می‌کشد اما به هیچ موجود غیر زنده‌ای آسیب نمی‌رساند! همه ساکنان یک شهر بزرگ و یک کشور را در دم می‌کشد اما به هیچ ساختمان و تأسیساتی آسیب نمی‌رساند. این حرکت جنون‌آمیز در تولید سلاح‌های اتمی (که به نظرم نه سلاح‌های کشتار جمعی بلکه «سلاح کشتار ملتی» است می‌تواند در آن واحد یک ملت را نابود کند) آنقدر شدید شد که خود صاحبان قدرت را به وحشت انداخت. یک جایی باید کار تمام می‌شد. یکی از دو طرف می‌بایست به یک سلاح یا فن‌آوری فوق هسته‌ای یا به عبارتی ابرسلاح دست پیدا می‌کرد.

بعد از مدتی کرم‌لین از سلاخی به نام ماشین روز قیامت حرف زد. آن‌ها می‌گفتند که سلاخی در اختیار دارند که اگر

یکی از عوامل تعیین‌کننده معادلات سیاسی و اقتصادی که نقش عمده‌ای در سرنوشت کشورهای مختلف داشته است موضوع سلاح‌ها



و تجهیزات تهاجمی و تدافعی است. برای پی بردن به اهمیت موضوع کفایت به یاد بیاوریم که سرنوشت جنگ جهانی دوم را با آن همه ویرانی و میلیون‌ها کشته، در واقع یک چیز تعیین کرد: «بمب اتمی». همین سلاح جدید، ژاپنی‌های سخت‌کوش و مبارز را وادار کرد تسلیم شوند و صلح تحمیلی را که دست کمی از شکست نداشت بپذیرند. آلمان و هیتلر در جنگ جهانی دوم مغلوب شدند اما اگر آلمان به تجهیزات و مخصوصاً موشک‌هایی که در فکر تهیه آن بود مجهز می‌شد، اگر آلمان دارای سلاح اتمی بود هرگز این اتفاق برایش نمی‌افتاد. درباره صدام هم همین موضوع صادق بود. اگر عراق دارای تجهیزات پیشرفته و از آن جمله سلاح اتمی بود، آمریکا جرأت

فعال شود روز قیامت را در کره زمین حادث می‌کند. ماشینی که اگر فعال شود دیگر نمی‌توان از ادامه کار آن جلوگیری کرد و جهان را نابود خواهد کرد.

ریگان از طرحی افسانه‌ای سخن به میان آورد. جنگ ستارگان. طرحی که اگر عملی می‌شد می‌توانست قدرت بمباران و موشک‌باران حریف را به‌طور کامل فلج کرده و او را در خانه خود محکوم به مرگ کند. وقتی دیکتاتور روسی این را شنید گفت فکر نکنید ما در کرملین نشسته‌ایم و دست روی دست گذاشته‌ایم و چرت می‌زنیم. آمریکایی‌ها گفتند با این حال می‌توانیم بشقاب جلوی دست رهبر شوروی را هدف بگیریم. شوروی‌ها گفتند قبل از اینکه آن‌ها بخواهند چنین تصمیمی بگیرند ما آن‌ها را از صفحه روزگار محو خواهیم کرد ...

این وسط یک اتفاق دیگری افتاد. غول بزرگ بلوک شرق از هم پاشید و فقط یک چشم آن باقی ماند. آمریکایی‌ها بلوک شرق را دور زدند. در بحبوحه مسابقه تسلیحاتی و در غفلت غول شرقی، آن‌ها نبرد اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک خود را با وحدت و شدت هر چه تمام‌تر آغاز کرده بودند. غول بزرگ بلوک شرق مواظب دست‌های حریف بود و نگاهش به مشت حریف دوخته شده بود اما یک‌دفعه دید زمین زیر پایش خالی شد و پاهایش خرد شد و به زمین افتاد. دیوار برلین فرو ریخت. آلمان غربی و شرقی متحد شدند. گورباچف گفت ارتش سرخ (که در آلمان شرقی مستقر بود) سرجایش خواهد ماند اما هدایان می‌گفت: گرجستان و اوکراین هم از شوروی جدا شد. کشورهای آسیای میانه هر کدام طبل جدیدی خریدند و نواختند. چک اسلواکی به چک و اسلواکی تبدیل شد. لیتوانی، مولداوی، روسیه سفید و حتی چین هم با وطن مرکزی وداع کردند. لهستان، مجارستان و رومانی هم همان راهی را رفتند که دیگر بردگان پیشین کمونیست طی کردند. یوگسلاوی، هم از پدر جدا شد، هم بدن خودش چند تکه شد...

حالا غول غربی خود را به روی غول شرقی استخوان شکسته انداخته بود و داشت قسمت‌های مختلف بدن او را می‌بلعید. از آن بدن، فقط یک چشم باقی ماند که اسم‌اش روسیه بود. در عوض، آنقدر بدن غول غربی بزرگ شد که سایه‌اش روی بیشتر نقاط جهان افتاد. دنیای دوقطبی، تک قطبی شد. آمریکا.

(امیدوارم در فرصت دیگری داستان فروپاشی شرق قدیم و شکل‌گیری غرب جدید را بگویم. داستانی که با آنچه از رسانه‌ها شنیده‌اید



متفاوت است. در اینجا چون می‌خواهم بیشتر درباره سلاح‌ها حرف بزنم درباره آن داستان، حرفی نمی‌زنم.)

و حالا رقابت میان یک چشم و یک غول. جرج بوش پسر دوباره از طرح جنگ ستارگان و سپر دفاع موشکی سخن به میان آورد اما توأمًا گفت که می‌خواهد با یک چشم دوست باشد. آمریکا و روسیه در ظاهر با هم دوست شدند اما نبرد پنهانی برای نابودی باقیمانده حریف شرقی همچنان ادامه داشت. آمریکا هر از چند گاهی یک چشمه از خود نشان می‌داد تا هم روسیه را محک زده باشد، هم برای دیگر کشورها عرض اندامی کرده باشد.

چند آزمایش اولیه سپر دفاع موشکی، ناموفق از آب درآمد اما بالاخره آزمایش‌ها مثبت شد. رقابت تسلیحاتی جدید، دوباره شروع شد. رئیس ستاد مشترک ارتش روسیه گفت که ما طرحی سه ماده‌ای داشته و داریم که از طریق آن می‌توانیم سپر دفاع موشکی را خنثی کنیم. آمریکایی‌ها باورش‌شان نشد. پوتین گفت به زودی ارتش خود را به سلاحی استراتژیک مجهز می‌کنیم که تا سال‌ها می‌تواند امنیت ما را تضمین کند. باز هم آمریکایی‌ها باورش‌شان نشد. بنابراین به آزمایش‌های خود ادامه دادند. اما این بار روسیه دست به آزمایشی جدید زد. آنها موشکی را امتحان کردند که سرعتش دور از پیش‌بینی آمریکایی‌ها بود و این یعنی مختل کردن طرح سپر دفاع موشکی. سرعت زیاد مانع از امکان رهگیری و هدف‌گیری موشک‌های فرضی دشمن، توسط لیزر می‌شود. آمریکایی‌ها گیج شدند ولی همچنان به همان چشمه‌نمایی‌ها ادامه دادند.

از جمله این چشمه‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ساخت تفنگ و گلوله هوشمند. گلوله‌ای که می‌تواند هدف متحرک خود را تعقیب و دنبال کند. این هشدار بود به رهبران و شخصیت‌های بین‌المللی. هشدار! اگر بخواهیم، حتی با وجود هزاران محافظ، شما را هدف قرار می‌دهیم.

رباط‌هایی که بعد از پرتاب از هواپیما می‌توانستند در سنگرهای دشمن نفوذ کنند و اهداف تعریف شده خود را (حتی بر حسب تصویر) نابود کنند. همچنین ماشین‌هایی کوچکی که با چتر به زمین می‌رسیدند و به‌صورت هوشمند تانک‌ها و ماشین‌آلات نظامی دشمن را دنبال می‌کردند و وقتی آن‌ها را پیدا می‌کردند، به انهدامشان دست می‌زدند.

هواپیماهای بسیار کوچک و ظریفی (تا حد چند سانتیمتر و اندازه یک پرندۀ کوچک) که قادر بودند با سرعت و ارتفاع بسیار بالا یا بسیار پائین حرکت کنند و علاوه بر جاسوسی و شناسایی، دشمن را مورد هدف قرار دهند. بدون سرنشین و با کنترل از راه دور.

بمب‌های خفه‌کننده. برای کسانی که در سنگرهای زیرزمین یا غارها پنهان شده‌اند. بمب‌هایی که می‌تواند محیط را به‌سرعت از اکسیژن تخلیه و پناه‌گرفتن‌گران را خفه کند.

حس‌گرهای تنفسی که قادرند به‌واسطه بوی مخصوص تنفس دشمن معلوم (که می‌تواند یک شخص یا نژادی خاص باشد) از طریق هوا، او را شناسایی کرده و برای مورد اصابت قرار گرفتن، تشخیص دهند.

موشک‌های شبه لیزری که با تشعشعات خود، بدون آسیب رساندن به تأسیسات، و با تولید حرارت بسیار



دارد. یک قاعده می گوید هرچه پلیس ها قوی تر شوند، دزدها هم قوی تر می شوند بنابراین باید به طراحان این استراتژی تسلیت گفت چون هم آن ها بوده اند که باعث تجهیز تروریست ها به سلاح های پیشرفته و مرگبار شده و می شوند. فکرش را بکنید که اگر تروریست ها به بمب های کثیف یا به سلاح های میکروبی مجهز شده یا مجهز شوند چه جهنمی در انتظار سیبل های بزرگی مثل آمریکا و اروپا خواهد بود ...

بگذریم اما نگذریم. به آقای پوتین پیشنهاد می کنم که خود را بیش از حد سرگرم استراتژی سپر دفاع موشکی نکنند. آقای پوتین! درست است که به موازات پیشرفت آمریکایی ها در طرح مذکور تو باید سرعت موشک های قاره پیمای خود را بالا ببری (البته به نظر من این درست نیست) اما مواظب باش که یک چشم باقیمانده را از درون کشورت از دست ندهی. سونامی اندونزی نه، سونامی گرجستان و اکراین و قرقیزستان را می گویم. درست است که سرعت این سونامی کم است اما مواظب باش شاید طرح های دیگری هم در کار باشد. نظرت درباره روسیه سفید چیست؟ بد اکراینی نیست. چچن چه طور؟ چقدر اسمش شبیه افغانستان است! ...

برگردیم به واکنش روسیه در برابر هنرنمایی های نظامی آمریکا. روسیه در برابر این نعره های خاموش آمریکا سکوت نکرد بلکه آن ها هم کارهایی را به انجام رساندند. به عنوان مثال، اخیراً روس ها، بمب افکن های استراتژیک خود را به موشک های کروز که می توانند از هزاران کیلومتر دورتر، به دشمن حمله کنند مجهز کردند و با این کار خود، به انحصار آمریکایی ها در این زمینه پایان دادند. زیرا پیش از این، تنها بمب افکن های فوق مدرنی مانند استیلت بی.۲۰ قادر به استفاده از چنین موشک هایی بودند.

همچنین پوتین در ماه های گذشته چندین بار اعلام کرده است که روسیه تازه ترین سیستم های راکت هسته ای خود را آزمایش کرده است و این خبریست که مجدداً آمریکایی ها را گیج کرده است. او از موشک های جدیدی خبر داد که می توانند در سپر دفاع موشکی آمریکا نفوذ کنند و نیز موشک های بالستیک بین قاره ای که با استفاده از فن آوری موشک کروز می تواند پس از ورود مجدد به جو زمین با حرکت های زیگزاک، از تیررس موشک های رقیب فرار کند. او ادامه داد که در دو سال آینده وحشتناک ترین و نیرومندترین موشک متحرک بین قاره ای خود را خواهد ساخت. و دو خبر دیگر را بدون آنکه بگوید عملاً نشان داد. حمل موشک های (بسیار مخرب) دوران

بالا، بدن دشمن را می سوزانند و او را از بین می برند. و چندین چشمه دیگر... و سرانجام طرح های جنجالی سلاح های هسته ای کوچک که حتی می توانند تا حد مدل شکلی یک موشک انداز استینگر، کوچک شوند و قادرند سنگرها و پناهگاه های زیرزمینی و ضد هسته ای را هم ویران کنند.

اگر شما جای من بودید چه فکر می کردید؟ مخاطب این دندان نمایی ها کیست؟ به نظر من، آمریکا بدون آنکه بلند بلند بگوید، چند سالی است که استراتژی جدیدی را اتخاذ کرده است. و آن، تهدید رهبران است. مردم معمولی که سنگر ضد هسته ای و زیرزمینی ندارند تا از تکنولوژی سلاح های هسته ای و زیرزمینی کوچک ناراحت شوند. کسی با آن ها کاری ندارد چه برسد به اینکه بخواهند از گلوله های هوشمند، بمب های خفه کننده، زیر دریایی های مینیاتوری یا هواپیماهای بسیار کوچک بترسند. آمریکا در حال دور زدن کشورهاست. او به صورت غیرمستقیم سیاست ارباب و تهدید رهبران را در پیش گرفته است. اینکه، حواستان باشد اگر زیر زمین یا در اعماق دریا بروید، اگر با محافظان بسیار احاطه شوید، اگر در غارها پنهان شوید، اگر نفس هم بکشید شما را پیدا می کنیم و از بین می بریم. پس با ما همراه شوید و مخالفت نکنید.

این سیاست به صورت مدل، توسط مسئول اجرایی آمریکا در خاورمیانه یعنی اسرائیل انجام شد. سیاست ترور رهبران مبارز فلسطینی. این مدل که آمریکا آشکارا آن را حمایت می کرد پیامی بود به رهبران و شخصیت های بین المللی که حواستان باشد. مسیر قانونی آن هم



در آمریکا هموار شد. قانون آمریکا اجازه داد تا مخالفان آمریکا و کسانی که در دادگاه های آمریکایی محکوم می شوند، از کشورهای خود ربوده و در آمریکا محاکمه شوند، در غیر این صورت مورد هدف قرار گیرند.

از طرفی مطمئناً روس ها و چینی ها و بعضی از دیگران در طول این مدت مشغول خیالبافی نبوده اند... همچنین هر عملی عکس العملی

شوروی سابق توسط بمب افکن‌های استراتژیک؛ و آزمایش موشک

قاره پیمای «آر.اس.۲۰» معروف به «موشک شیطان». موشکی که از بعضی از جنبه‌ها از جمله توانایی حمل کلاهک‌های تقسیم شونده، در جهان بی‌رقیب است...

آیا واقعه سالن تئاتر مسکو یادتان هست؟ حادثه‌ای که در آن، روس‌ها با آزمایش و تجربه نوعی سلاح شیمیایی که قرار بود فوراً دشمن را خواب کند، دوستان و دشمنان را با هم در چنان خواب عمیقی قرار دادند که ده‌ها نفر از آن‌ها هرگز از خواب بیدار نشدند و جان سپردند. این یک زاویه تسلیحاتی جدید بود که روس‌ها مجبور شده بودند خود را لو دهند. مدتی بعد، پنتاگون، به صورت جسته گریخته و چند ماه بعد بصورت یک‌جا، خبر از طرح‌های تولید بعضی از تسلیحات نامتعارف و در عین حال بازمه داد. ببینیم بعضی از آن‌ها چه بودند.

بمب همجنس‌گرایی. وقتی این بمب در جبهه دشمن منفجر شود، سربازان دشمن را از لحاظ جنسی نسبت به هم‌قطاران خود مقاومت‌ناپذیر می‌کند. این کار به خرد شدن روحیه دشمن و پیامدهای متعدد بعدی، منجر می‌شود. آن‌ها در طراحی «بمب عشق» از نوعی ماده شیمیایی شهوت‌زا استفاده کردند که رفتارهای همجنس‌گرایانه را به طور گسترده‌ای در بین سربازان برمی‌انگیزد و به آنچه نظامیان «ضربه ناگوار اما غیرمرگبار» می‌گویند، می‌انجامد.

بویاب. سلاحی که سربازان دشمن را از بوی بد دهانشان تشخیص می‌دهد. (این با سلاح مشابه قبلی متفاوت است)

سلاح شیمیایی «نیشم بزن؛ گازم بگیر» می‌تواند جمعیت زنبورهای خشمگین یا موش‌های عصبانی را به سوی نیروهای دشمن جذب کند. و ماده دیگری که می‌توانست پوست بدن را به نحو تحمل‌ناپذیری در برابر تابش آفتاب حساس کند.

اما سلاح‌های ضعیف‌تر هم وجود دارد. مثل بمب «کی بود؟ کی بود؟ من نبودم» همان‌طور که از اسم‌اش پیداست می‌تواند دشمن را به نفخ شدید و مسائل بعدی آن دچار کند.

و نسلی از سلاح‌های جاسوسی و میکروبی که به جای بمب‌افکن‌های استراتژیک و موشک‌اندازهای عظیم‌الجثه عمدتاً توسط حشرات حمل می‌شوند. حشرات آلوده‌ای که می‌توانند عوامل کمی‌کشنده تا بسیار کشنده میکروبی را با خود حمل کنند. سوسک‌هایی که با خود، دستگاه شوند به همراه دارند. مگس‌هایی که نیش آن‌ها می‌تواند تب‌ها و تبخال‌های مرگبار را بوجود آورد یا مردان و زنان را عقیم کند. و ده‌ها سلاح دیگر.

اما شما درباره آینده چه فکر می‌کنید؟ به نظر شما ابرسلاح‌های واقعی کدام‌ها هستند؟ بعضی‌ها معتقدند که منجیان بشر با پیشرفته‌ترین سلاح‌ها به نجات بشر خواهند شتافت. پیشرفته‌ترین سلاح‌ها کدام است؟ آیا فکر می‌کنید پیشرفته‌تر و قوی‌تر از توانمندی‌های باطنی و نیروهای درونی انسان، سلاحی وجود دارد؟ کدام تجهیزات نظامی یا غیرنظامی می‌تواند با کمترین توانمندی در زمینه «انتقال فکر و اراده از راه دور» یا «انتقال بیماری‌ها و اختلالات مختل‌کننده جسمی و روانی از راه دور» برابری یا مقابله کند؟ کدام ابزار فوق‌مردن جاسوسی توانایی مقابله با قدرت تله‌پاتی یا نیروی دید مضاعف و

رؤیت از فاصله را دارد؟...
ناجیان جهان و مردان خدا که برای نجات بشر و زمین عیان خواهند شد، نیازی به موشک یا سپر دفاع موشکی ندارند. آنها قادرند موشک‌ها را توسط خود دشمن و در خانه دشمن منهدم کنند. آنها احتیاجی به بمب‌های هیدروژنی و نوترونی نخواهند داشت زیرا قدرتی فراهسته‌ای در کلام آنان نهفته است. «تصور می‌کنید قدرت و هوشمندی یک ابرانسان نسبت به همه انسان‌ها چگونه است؟ این مانند مقایسه‌ای بین دانایی و توانایی یک انسان با توانمندی همه مورچه‌های کره زمین است. در صورت لزوم یک انسان دانا می‌تواند مقتدرانه و با قدرت کامل بر مورچه‌های روی زمین غلبه کند... همه سلاح‌های مدرن و فوق‌مردن انسان در برابر یک ابرسلاح و همه انسان‌ها در برابر یک ابرانسان دارای چنین حکایتی‌اند».

و کدام ابرقدرت می‌تواند بر مردمی غلبه کند که اتحادشان و توکلشان به خداوند است و در دعا به رویشان باز است؟ در این جنگل پرخط، ما یک راه بیشتر نداریم، توکل به خدایی که در درون ماست و پذیرفتن قابلیت‌ها و نیروهایی که در خود داریم و تلاش برای فعال‌سازی و کنترل آن نیروها. ما نباید ترسیم چون به ما گفته شده که «خدا با ماست اگر با خدا باشیم» پس «الهی با تو هستیم، با من بمان».





خوب‌ترین شیوه هماهنگی است. این شیوه جهان است.

استاد ایلیا «میم»

www.masterelia.org

www.ostad-iliya.org

info@ostad-iliya.org

fb.com/PeymanFattahi.EliaRamollah

با ما در تماس باشید: